



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لا حرج
موضوع جزئی: مفردات قاعده _ معنای واژه حرج _ وجه تقیید معنای حرج مصادف با: ۲ ربیع الاول ۱۴۴۳
به قید «الذی لا یتحمل عادتاً» و بررسی آن
تاریخ: ۱۷ مهر ۱۴۰۰
جلسه: ۵

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

وجه تقیید معنای حرج به قید «الذی لا یتحمل عادتاً» و بررسی آن

قبل از اینکه به بررسی مدارک و ادله قاعده لا حرج بپردازیم، دو مطلب از بحث گذشته باقی مانده که آن را هم عرض می‌کنیم و بعد انشاء الله وارد در بحث از ادله قاعده خواهیم شد.

یکی اینکه با توجه به اینکه ما گفتیم هم در لغت، هم در عرف و هم در استعمالات روایی و قرآنی واژه حرج به معنای مطلق ضیق است و اینکه ما ضیق را مقید کنیم به شدت، و بگوییم منظور از حرج، ضیق شدید یا ضیق الضیق، یا مرتبه شاقی از ضیق است که لا یتحمل عادتاً، از هیچ یک از این منابع قابل استفاده نیست. بلکه همانطور که گفتیم فقها در بعضی از موارد به این قاعده استناد کردند برای نفی تکلیف در حالی که حرج به حدی نرسیده که لا یتحمل عادتاً آنگاه جای این سوال هست که با همه این اوصاف پس چرا برخی از فقها (که ما به مواردی هم اشاره کردیم)، قید لا یتحمل عادتاً یا قید شدید یا قید فاحش را اضافه کردند؟ این یک پرسش است که در ادامه بحث باید به آن پاسخ دهیم.

وجه تقیید معنای حرج به قید «الذی لا یتحمل عادتاً»

یک اشکال

به نظر می‌رسد چه بسا چیزی که باعث شده برخی از فقها این قید را در آنجا اضافه کنند، اشکالی است که در این مقام مطرح است و آقایان بعضاً برای فرار از این اشکال به تقیید معنای حرج روی آوردند و آن را محدود کردند به ضیق الضیق یا ضیق شدید و امثال این‌ها. آن اشکال این است که:

اگر ما حرج را به معنای مطلق ضیق بدانیم و بگوییم آنچه در قاعده نفی حرج نفی شده، عبارت است از مطلق ضیق، مشقت و صعوبت در مقابل یسر، سعه و سهولت، این یک تالی فاسد دارد و آن این که طبق این معنا از قاعده، همه تکالیفی که به نوعی دارای مشقت و صعوبت اند نفی خواهند شد، یعنی به عبارت دیگر ادنی مراتب صعوبت و شدت در هر تکالیفی به وسیله این قاعده نفی می‌شود. چون بالاخره ما تکالیفی داریم مانند جهاد که همراه با شدت، مشقت و ضیق است، یا مثلاً روزه در ایام تابستان، یا غسل و وضو در ایام سرد زمستان، بنابراین اگر ما بخواهیم حرج را به معنای مطلق ضیق و صعوبت در مقابل آسانی و یسر بدانیم، لازمه اش این است که به وسیله این قاعده همه تکالیفی که به نوعی همراه با مشقت و سختی هستند نفی شوند و این مطلبی نیست که ما بتوانیم به آن ملتزم شویم. بنابراین از آنجا که چه بسا اکثر تکالیف همراه با این مشقت و صعوبت اند، این باعث می‌شود که بگوییم همه تکالیف با این قاعده نفی می‌شوند.

راه حل اول

این اشکال برخی را وادار کرده که بگویند پس معنای لغوی و عرفی هم مضیق است و استناد هم می‌کنند به برخی از اهل لغت مانند ابن اثیر و همچنین ابن منظور؛ که این‌ها از قول برخی حرج را به اضیق الضیق معنا کرده اند. یا در مجمع البحرین از علی بن ابراهیم اینچنین نقل کرده که حرج عبارت است از «ما لا مدخل له» و ضیق عبارت است از «ما له مدخل». لذا بین ضیق و حرج اینچنین تفاوت قائل شده اند. این‌ها گفته اند چون در بین اهل لغت، حرج اینچنین معنا شده در مقابل ضیق، بنابراین آنچه که در این قاعده منظور است همان اضیق الضیق یا بالاترین مرتبه ضیق است که عادتاً قابل تحمل نیست.

این یک راهی است که کسانی مانند محقق نراقی آن را طی کرده اند. ما سخن و کلام ایشان را در جلسه گذشته ذکر کردیم و مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد اینچنین نیست و نه در لغت و نه در عرف حرج به این معنا نیست و حتی ابن اثیر و ابن منظور هم که حرج را اینچنین معنا کردند، این را به صورت قیل ذکر کردند که اشاره به ضعف این قول دارد. در عرف هم اینچنین نیست.

بررسی راه حل اول

این طریق که ما برای فرار از این اشکال ملتزم شویم به اینکه از نظر لغت و عرف هم معنای حرج اضیق الضیق است، یعنی آن معنای محدود و مضیق ضیق، ملاحظه فرمودید که قابل قبول نیست.

راه حل دوم

عده ای برای فرار از این اشکال ضمن اینکه اذعان کردند به اینکه در لغت و عرف، معنای حرج مانند معنای ضیق موسع است که عبارت است از مطلق الضیق و مطلق الصعوبة، لکن می‌گویند آن معنا بتمام مراتبه اینجا اراده نشده، بلکه یک مرتبه خاصی از معنای حرج در اینجا اراده شده. و آن مرتبه عالی و اعلائی ضیق است که البته به حد ما لا یطاق نرسد، چون در این صورت عنوان دیگری پیدا می‌کند، به هر حال این راه دومی است که برای فرار از این اشکال طی شده، و اساس آن بر پذیرش تفاوت معنای لغوی و عرفی از معنایی است که در این جمله از آن اراده شده. حال چه معنایی اراده شده؟ چگونه ما برای اینکه بپذیریم حرج نفی شده و هم معنایش متفاوت با آن چیزی است که در لغت و عرف گفته اند و هم در عین حال این اشکال پیش نیاید که همه تکالیف نفی شود. اینجا کسانی که با تحفظ بر این مطالب چندگانه راه حل ارائه دادند، چند گروه اند.

یکی مانند صاحب وسائل (که ما ضمن نقل فرمایش محقق نراقی اشاره ای هم به کلام ایشان داشتیم)، در حقیقت معتقد است که به طور کلی نفی حرج در اینجا مجمل است و چون اجمال دارد، ما چاره ای نداریم جز اینکه اخذ به قدر متیقن کنیم و قدر متیقن در اینجا البته به تعبیری و بنابر احتمالی همان تکلیف بما لا یطاق است و بنا به احتمالی اضیق الضیق و غایة الصعوبة و یا صعوبة شديدة است. یعنی همان سختی و مشقتی که لا یتحمل عادتاً.

احتمال اول:

عبارت صاحب وسائل این است: **نفي الحرج مجملٌ لا يُمكن الجزمُ في ما عدا التكليف بما لا يُطاق و الا لزم رفعُ جميع التكاليف**. اینجا نفی حرج مجمل است و آنچه که میتوان به آن جزم پیدا کرد، در حقیقت تکلیف به ما لا يُطاق است که خارج شده و حرج اگر نفی شده یعنی تکلیف به ما لا يُطاق نفی شده و الا لزم رفعُ جميع لتكاليف. این یک احتمال است که در واقع ایشان دارد می‌گوید قدر متیقنی که از آن حرج نفی می‌شود عبارت است از تکالیفی که ما لا يُطاق هستند.

احتمال دوم:

یک احتمال هم این است که بگوییم ایشان نمی‌خواهد بگوید تکلیف به ما لا يُطاق نفی می‌شود بلکه همان چیزی که بقیه گفتند. یعنی اینکه اگر تکالیفی سخت بودند و مشقت شدید داشتند به نحوی که لا یتحمل عاداتا، با ادله نفی حرج از ادله اولیه تکالیف و عمومات خارج می‌شوند و مابقی تکالیف ولو اینکه حرجی باشند، تحت این عمومات باقی می‌مانند. پس چون مجمل است و اینجا امر دایر بین اقل و اکثر است، آنچه را که یقیناً به وسیله مخصصاتی مانند «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» خارج می‌شود از ادله تکالیفی مانند «اقیموا الصلاة» یا «کُتِبَ علیکم الصیام» یا «و الله علی الناس حجُّ البیت من استطاعة سبیلاً»، آن تکالیفی است که دارای حرج شدید نباشند.

حال چه احتمال اول و چه احتمال دوم را در نظر بگیریم، به هر حال طبق این بیان راه حل آن اشکال این است که ما قدر متیقن را ملاک قرار دهیم و بگوییم آنچه به وسیله ادله نفی و حرج از عمومات خارج می‌شود، قدر متیقن است. قدر متیقن بنا به احتمالی عبارت است از آن تکالیفی که دارای مشقت و حرج شدید اند.

بررسی راه حل دوم

این راه، راهی نیست که ما بتوانیم آن را بپذیریم. برای اینکه اگر ما قائل به اجمال شویم و بگوییم چون دلیل اجمال دارد یا ادله نفی حرج اجمال دارند همه مراتب را نمی‌توانیم اراده کنیم و باید یک مرتبه را اراده کنیم و آن مرتبه عبارت است از آن قدر متیقن، اینجا این قدر متیقن مسلماً تکلیف ما لا یطاق نیست، چون بین حرج و تکالیفی که انسان طاقت نسبت به آن ندارد فرق است. تکالیفی حرجی غیر از تکلیف فوق توان و طاقت بشر است. گاهی اصلاً انسان نمی‌تواند تکلیف را اتیان کند، گاهی هم می‌تواند اتیان کند اما همراه سختی و مشقت. پس قدر متیقن اولاً نمی‌تواند تکلیف بما لا یطاق باشد، لذا اساساً احتمال اول قابل قبول نیست.

اگر منظور احتمال دوم باشد که تکالیفی که همراه با غایت مشقت و سختی و صعوبت اند، اینجا جای این بحث هست که ما اینجا در دوران بین مفهوم موسّع و مضیق، آیا باید جانب مفهوم مضیق را بگیریم یا جانب مفهوم موسّع را. اینجا لقائل آن یقول که چون اطلاق دارد و این مفهوم مطلق است، ما جانب مفهوم موسّع را می‌گیریم و این از دوران بین اقل و اکثر به یک معنا خارج است.

اگرچه ظاهر عبارت صاحب وسائل همان احتمال اول است که اگر همان باشد اشکال واضح و روشنی دارد، اما چنانچه منظور ایشان احتمال دوم هم باشد، باز در آن جای خدشه و اشکال هست.

راه حل سوم

راه سومی که اینجا برای پاسخ به آن اشکال طی شده این است که ما به طور کلی ادله مشتمل بر واژه عسر یا حرج را وقتی بررسی می‌کنیم، برخی از این ادله مطلق و برخی مقید اند و از آنجا که قاعده حکم می‌کند مطلق بر مقید حمل شود، ما اینجا از راه قاعده حمل مطلق بر مقید نتیجه می‌گیریم که مطلق حرج منظور نیست بلکه آن ضیق و سختی که عادتاً قابل تحمل نیست و أضیق الضیق و امثال آن‌ها. طبق این راه آیه و لا یُریدُ بکمُ العسر دلالت بر مطلق حرج و سختی دارد، اما آیه و لا جعلَ لکم فی الدین من حرج، دلالت بر همان ضیق شدید و صعوبتی دارد که عادتاً قابل تحمل نیست. ما این دو دلیل را وقتی در کنار هم قرار می‌دهیم که یکی نفی مطلق صعوبت و سختی می‌کند و دیگری نفی صعوبت شدید و مشقت شدید می‌کند. لذا یکی مطلق و دیگری مقید است و ما این را حمل بر مقید می‌کنیم و می‌گوییم منظور مطلق حرج نیست، آنچه که به وسیله ادله نفی حرج در اینجا منفی واقع شده عبارت است از حرج و سختی شدید که لا یتحمل عادتاً. این راهی است که بعضی از اساتید ما (ره) طی کرده اند.^۱

بررسی راه حل سوم

این راه هم به نظر مخدوش می‌آید برای اینکه:

اولاً: حمل مطلق بر مقید در جایی است که بین دو دلیل تنافی باشد. این در همه جا هم مطرح شده و بحثش در جای خودش منقح شده. اما اینجا بین دو دلیل تنافی نیست. بین ما جعلَ علیکم فی الدین من حرج با و لا یُریدُ بکمُ العسر تنافی وجود ندارد و هر دو عسر و حرج را نفی کرده اند، یکی عسر را و دیگری حرج را. در آیه ای میفرماید خداوند بر شما اراده نکرده که در عسر و تنگنا قرار بگیرید، در آیه دیگر هم میفرماید خداوند در دین برای شما حرج قرار نداده است. لسان این دو آیه، لسان تنافی نیست.

ثانیاً: ما در گذشته عرض کردیم که عسر و حرج هر دو به یک معنا هستند، اگر ما گفتیم عسر به معنای ضیق و حرج هم به معنای ضیق است، آنگاه دیگر مطلق و مقیدی وجود ندارد تا بخواهیم مطلق را حمل بر مقید کنیم. لذا به نظر می‌رسد این راه هم راهی قابل قبول نیست.

راه حل چهارم

راه چهارم که از کلمات صاحب جواهر استفاده می‌شود، این است که ما به طور کلی یک قرینه مقامیه داریم که به مقتضای این قرینه مقامیه باید بگوییم منظور از حرج در اینجا حرج شدید است. عبارت صاحب جواهر در مسئله جواز التیمم به

۱. ثلاثُ رسائل، مرحوم آقای فاضل لنکرانی، ص ۱۰۶.

خوف الشين في اعضاء الوضوء اين است: لا اعرف في جواز التيمم عند خوف الشينِ خلافا بين الاصحاب و ظاهر اطلاق كثير منهم عدم الفرق بين شديده و ضعيفه و هو مشكل جدا. اينکه ما بين مشقت شديد و ضعيف فرقی قائل نشويم و به نحو مطلق اين را باعث جواز تيمم بدانيم، قابل قبول نيست، اذ لم نعر له على دليل سوى عمومات العسر و الحرج. می گوید تنها دليلی که اینجا وجود دارد برای عدم فرق بين شديد و ضعيف، عمومات عسر و حرج است که اينها فرقی نگذاشتند بين شدت و ضعف مشقت. و احتمال دخول في المرض أو في اطلاق ما دل على التيمم عند خوف البرد و من المعلوم عدم العسر في ضعيف بل لا يكاد ينفك عنه غالب الناس في اوقات البرد و عدم صدق اسم المرض عليه و ظهور ادله خوف البرد في غيره. صاحب جواهر مي فرمايد: واقع اين است که عنوان عدم العسر بر مرتبه ضعيف مشقت هم صدق می کند. يا ادله ای که دلالت بر جواز تيمم دارد عند خوف البرد، اطلاق اينها اقتضا می کند که اين مورد را هم بگيرد. بلکه غالب مردم بالاخره اين مقدار از عسر را در ايام سرما دارند. بالاخره هر کسی که بخواهد در ايام سرما وضو بگيرد، همراه آن سختی و مشقتی وجود دارد ولو اينکه اسم مرض بر آن صدق نمی کند. اما ادله ظهور در غير اين مرتبه دارد. می خواهد بگويد کأن ادله مربوط به جواز تيمم در زمانی که خوف سرما وجود دارد، در زمانی که خوف مرض و گرفتاری وجود دارد، منصرف به غير مرتبه ضعيف است. شامل مرتبه ضعيف نمی شود، يعني درست است که ظاهر ادله اطلاق دارد، اما کأن یک قرينه ای وجود دارد که باعث انصراف اين ادله به مرتبه قوی و شديد از حرج دارد.

سپس به همین جهت صاحب جواهر مي فرمايد: ولعله لذا قيده في موضع من المنتهي بالفاحش و اختاره جماعة مما تاخر عنه منهم المحقق الثاني في جامعه و شهيد الثاني في روضه و الفاضل الهندي في كشفه و إليه يرجع ما عن جماعة أخرى من التقييد بما لا يتحمل عاداتا. سپس خود صاحب جواهر فتوا می دهد: فالاقوى الاقتصار على الشديد منه الذي يعسر تحمله عاداتا. می گوید اصل مسئله اين است که کأن ادله انصراف دارند از مرتبه ضعيفه مشقت و ظهور دارد در غير اين مرتبه و به خاطر همین است که شما می بينيد بزرگان و فقها از جمله علامه، محقق ثاني، شهيد ثاني و فاضل هندی همگی آن را تقييد کردند به قيودی مثل فاحش، يعني مشقت فاحش و روشن و اينکه برخی هم قيد الذي لا يتحمل عاداتا را ذکر کرده اند، در واقع آن هم به همین بر می گردد. پس راه حل چهارم برای حل اين مشکل که اگر بخواهد منظور مطلق ضيق و مشقت باشد لازمه اش نفی تکليف در بسياری از تکاليف است. چون بالاخره نوعا در تکاليف مرتبه ضعيفی از مشقت وجود دارد. ادعای صاحب جواهر اين است که اساسا ادله نفی حرج و مثال اينها، مانند ادله ای که در زمان خوف برد اجازه تيمم مي دهد (چون ايشان در خصوص تيمم اين بحث را مطرح کرده)، اين ادله اساسا منصرف از مرتبه ضعيف است و انصراف پيدا می کند به مرتبه شديد از مشقت، سختی و ضيق. اين انصراف به خاطر چیست؟ ظاهر فرمایش ايشان اين است که یک قرينه مقاميه وجود دارد، که به واسطه آن اين ادله نمی تواند شامل مراتب ضعيف يا غير مرتبه شديد مشقت و ضيق باشد.

بررسی راه حل چهارم

واقع این است که ما به چه دلیل ادعا انصراف کنیم؟ به چه دلیل بگوییم که این اطلاق اشکال دارد؟ بالاخره اگر بخواهیم ادعای انصراف کنیم، باید یک منشأیی برایش در نظر بگیریم. وقتی ما به لغت مراجعه می‌کنیم، وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم، وقتی به استعمالات روایی واژه حرج نگاه می‌کنیم، وقتی در آیات قرآنی که کلمه حرج در آن استعمال شده تأمل می‌کنیم، می‌بینیم در همه این‌ها این واژه مطلق است. اگر بخواهیم در ادله نفی حرج هم انصراف حرج را به یک مرتبه خاصی ادعا کنیم، نیازمند دلیل است. شما می‌گویید قرینه مقامیه، خب این چه قرینه ای است؟ به چه دلیل؟ آیا تنها دلیل این است که اگر نگوییم این ادله منصرف به مرتبه شدید ضیق و مشقت است، لازمه اش این است که اغلب تکالیف مشمول این دلیل و ادله شوند و بگوییم پس همه تکالیف به واسطه نفی حرج مرتفع می‌شود. این راه منحصر در این نیست. ما راه دیگری را در اینجا می‌توانیم ذکر کنیم. لذا به نظر می‌رسد اینکه صاحب جواهر در این مورد میفرماید و ظاهر اطلاق کثیر منهنم عدم الفرق بین شدید و ضعیف و هو مشکل جداً، یک ادعای بدون دلیل است و عمومات عسر و حرج هم مطلق ضیق را نفی می‌کند. اینکه شما می‌گویید تکالیف عادی هم نفی می‌شود، ما می‌گوییم خیر، تکالیف عادی هم نفی نمی‌شود، اغلب تکالیف هم نفی نمی‌شود و آن محذور هم پیش نمی‌آید.

راه حل پنجم (حق در مسئله)

راه حل دیگر که به نظر ما می‌تواند مشکل را حل کند بدون التزام به آن راهی که محقق نراقی رفته و این راه‌هایی که این آقایان رفته‌اند. بالاخره عرض کردیم محقق نراقی کأن (یعنی ممکن است به این شکل هم طرح نکرده باشد) از راه التزام به اینکه اهل لغت و عرف هم قائل به مضیق بودن معنای حرج و ضیق اند خواسته حل کند. ایشان می‌گفت درست است در عرف عام معنایش این است و در لغت هم مخالف ندارد. نه آن راه را لازم است ما برویم و نه این سه راه را که اساسش بر این بود که معنای لغوی و عرفی مطلق ضیق است، یعنی حرج به معنای مطلق ضیق است. لکن ما ادله نفی حرج را بر ضیق شدید حمل می‌کنیم به یکی از این سه طریقی که گفته شد. اما ما می‌گوییم نه لازم است مانند مرحوم نراقی قائل به این شویم که لغت و عرف هم حرج را به معنای الضیق دانسته‌اند، و نه مانند این سه گروه که معتقد اند بین معنای لغوی و معنایی که در این قاعده از آن اراده شده متفاوت است.

ما هم می‌گوییم در اینجا یک قرینه ای وجود دارد که به واسطه آن قرینه اینجا مشکلی برای اینکه با این قاعده اغلب تکالیف نفی شوند پیش نمی‌آید.

اشکال این بود که اگر ما حرج را به معنای مطلق ضیق و صعوبت و سختی بدانیم، لازمه اش این است که اغلب تکالیف نفی شوند، برای اینکه در تکالیف یک نوع مشقت و سختی وجود دارد. عرض ما این است که اساساً ادله نفی حرج در مقام نفی ضیقی زائد بر اصل تکلیف هستند و این از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود.

وقتی می‌گوید ما جعل علیکم فی الدین من حرج یا یریدُ الله بکم الیسر و ما یریدُ بکم العسر، در واقع می‌خواهد بفرماید خداوند متعال سختی و ضیق و مشقتی زائد بر اصل تکلیف برای شما قرار نداده. فرض این است که این ادله حاکم اند بر

عمومات تکالیف. اگر قرار باشد این حکومت یا تخصیص و... به نوعی نفی کند همه آن تکالیف را، گرفتار استهجان می‌شود. پس مسلماً این منظور نیست. بالاخره تکالیف بر اساس مصالحی برای بندگان قرار داده شده، بنابراین هر تکلیفی ولو اینکه کلفت و مشقتی در آن هست، اما متضمن مصلحت‌هایی است. منتهی خداوند متعال با ما جعل علیکم فی الدین من حرج و امثال این‌ها می‌خواهد بفرماید که ما زائد بر آن تکالیف و چیزی که موجب تضییق و شدت و سختی برای شما شود قرار ندادیم و نمی‌خواهیم تکالیف همراه با سختی‌هایی شوند که برای شما مشقت ایجاد کنند، بنابراین به نظر می‌رسد آنچه به وسیله ادله نفی حرج نفی می‌شود، مطلق الضیق و الحرج است. این را هم قبلاً گفتیم که وقتی می‌گوییم ضیق و مشقت، یعنی ضیق و مشقتی که معنی به باشد، و الا اگر مثلاً کسی می‌خواهد برود آنطرف اتاق یک لیوان آب بخورد ممکن است بگوید برایش ضیق و مشقت دارد. پس منظور این نیست که در اینجا بخواهد به طور کلی یک بستری را برای افراد تنبل و کسل فراهم کند، بلکه آن ضیقی که معنی به است عند العقلا، می‌تواند هم مرتبه ضعیف باشد و هم می‌تواند یک مرتبه قوی باشد.

پس در واقع نفی حرج آن ضیق و مشقتی را که زائد بر اصل تکالیف است نفی می‌کند و در این جهت فرقی بین اضیق الضیق و ادنی الضیق به معنایی که گفتیم نمی‌کند.

این ماحصل کلام در مورد معنای حرج بود و طبق این بیان آن اشکال هم دیگر پیش نمی‌آید که لازمه اینکه ما معنای حرج را به معنای مطلق الضیق بدانیم این است که اغلب تکالیف نفی شوند، خیر اینچنین نیست و ملاحظه فرمودید که منظور مطلق الضیق هست، اما ضیقی زائد بر اصل تکالیف مد نظر است که با این قاعده نفی می‌شود.

این هم یک مطلبی که برای تکمیل بحث لازم بود بیان شود. یک مطلب دیگر مانده که آن را هم باید بیان کنیم و سپس وارد بحث از ادله شویم و آن هم چند واژه ای است که لازم است تفاوت‌های آن‌ها را با عسر و حرج بدانیم.

قبلاً هم گفتیم عسر و حرج الفاظ مشابهی دارند مانند اصر، ضیق، استطاعت، قوت که قبلاً توضیح دادیم. یکسری الفاظی هم هستند که در برخی موارد ممکن است به نظر بیاید که متداخل اند و مرز این الفاظ هم باید با هم معلوم شود. عمده ترین آن کلمه ضرر است. چون ما قاعده لاضرر هم داریم. بالاخره ضرر، ضرورت، اضطرار واژه‌هایی هستند که باید تفاوتشان با عسر و حرج معلوم شود. این را هم که بیان کنیم، مفاد اجمالی قاعده معلوم می‌شود، آنوقت بعد از آن وارد بحث از ادله و مدارک و مستندات قاعده خواهیم شد.

«والحمد لله رب العالمین»